



بررسی یک ضرب المثل

تأملی دیگر بر مصراع «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش»



آنچه در این جستار بدان می‌پردازیم، معنای مصراع دوم بیت زیر است:

نباشی بس ایمن به بازوی خویش

خورد گاو نادان ز پهلوی خویش (فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۳۷)

شارحان این بیت، اغلب با شرح و تفسیر متفاوت این مصراع را معنی کرده‌اند. آنچه باعث شده است مصراع دوم معانی بسیاری را برتابد، واژه «پهلوی» است. ابتدا خلاصه‌ای از مهم‌ترین مطالب نوشته‌شده دربارهٔ این مصراع را می‌آوریم و پس از نقد آنها، معنی دیگری از این مصراع را به دست می‌دهیم:

شرح‌های دیگران

۱. دکتر میرجلال‌الدین کزازی در توضیح این بیت می‌نویسد: «بیت [...] به آرایهٔ داستان‌زنی آراسته آمده است: خورد گاو نادان ز پهلوی خویش؛ با استعاره‌ای تمثیلی، از این داستان، ناخواسته و نادانسته به پیشباز مرگ رفتن و زمینهٔ نابودی خویش را فراهم آوردن خواسته شده است: گاوی را می‌کشند و از گوشتش توشه می‌سازند که فربه و چرب پهلوی باشد. پس گاوی که خویشتن را می‌پرورد و پهلوی نزارش را با خورش بسیار فربه و پرور می‌گرداند، به راستی زمینهٔ مرگ خویش را فراهم می‌آورد. بر این پایه، در فرجام، فربه‌ی و پروردگی پهلوی او مایهٔ مرگ و نزاری و بی‌توشتی این پهلوی خواهد شد و داستان آن چنان خواهد بود که گویی گاو پهلوی خود را خورده است و چریده. سهراب نیز، اگر فریفتهٔ زور بازوی و دلآوری خویش، به نبرد رستم بشتابد، مایهٔ مرگ خویش خواهد شد و بازوی وی هرچه پرزورتر باشد، مانند پهلوی گاو نادان که هرچه فربه‌تر باشد، مرگ‌آورتر است، او را بیش به سوی نابودی خواهد راند» (کزازی، ۱۳۸۱: ۵۸۷)

۲. دکتر عزیزالله جوینی در توضیح این بیت آورده‌اند: «دربارهٔ معنی این بیت، مطلب‌ها نوشته شده است و هر کسی کوشیده تا معنی مناسبی برای آن بیابد. نخست: استاد مینوی در داستان رستم و سهراب در دو مورد اظهار نظر کرده: یکی (ص ۴۰) در پاورقی، عبارت بنداری، (فان التور ...) را آورده و گفته است: [...] مراد این است: که هر که جان خویش را به خطر بیندازد، مثل آن گاو نادان است. دیگر در ص ۱۱۱ که گوید: مثلی است، و مراد اینکه نادان باشد کسی که جان خویشتن را در خطر و تهلهکه اندازد.

دوم: دکتر شعاع و انصوری در غمنامه (ص ۹۰، ش ۲۶۴) از مجلهٔ سخن

دکتر هادی اکبرزاده*



چکیده

در این مقاله یکی از ابیات شاهنامهٔ فردوسی بررسی شده است. سخن فردوسی به گونه‌ای است که می‌توان آن را یک ضرب‌المثل تلقی کرد. نویسنده کوشیده است نظر ادبیات‌شناسان را دربارهٔ بیت فردوسی بررسی کند و دربارهٔ آنها داوری نماید. نویسنده با جست‌وجوی ریشه‌های این ضرب‌المثل و آوردن نمونه‌های دیگر از شاعران بعد از فردوسی، کوشیده است مفهوم شعر را تبیین نماید.

واژه‌های کلیدی: فردوسی، ضرب‌المثل، خورد گاو نادان ز پهلوی خویش.



بدین گونه آورده‌اند: خورد گاو ...؛ مثل است. در نصیحة الملوک آمده: مثل تو چون ستوری بود که سبزه بیند و بسیار بخورد تا فربه شود، و فربهی او سبب هلاک او باشد، که بدان سبب او را بکشند و بخورند. پس عبارت خورد گاو نادان ز پهلوی خویش، بدین معنی است که گاو نادان نمی‌داند که برای بهره‌مندی از گوشت و پهلوی چرب اوست که به او آب و گیاه می‌دهند؛ و مفهوم بیت چنین می‌شود که تو به نیروی بازوی خود مناز و خود را مانند گاو نادان به هلاکت مینداز.

پس از این مطلب، دکتر رستگار فسایی در رستم و سهراب خود (ص ۱۲۹، ش ۲۴۱ سطر ۱۰) گوید: ... بنابراین بهتر است که حرف مرا بشنوی و به توران بازگردی و زور بازویت تو را مغرور نسازد؛ که مثلی گفته‌اند: ضربتی که گاو نادان می‌خورد، از پرورای خود اوست؛ یا: آفت طاووس آمد پر او.

همان طور که خوانندگان محترم می‌بینند: در شعر فردوسی سخنی از «پرورای» و «علف خوردن» به میان نیامده است و ما نمی‌دانیم از کجای شعر، این معنی به دست می‌آید، و در ترجمه بنداری هم چنین چیزی نیست! اما این بنده در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (ش ۳ و ۴ سال ۲۷، پاییز و زمستان ۱۳۶۸) شرحی بر این نوشته بودم که خلاصه‌ای از آن را در اینجا می‌آورم:

رسم است که در بیشتر روستاهای ایران، حیوانات را به جنگ و زور آزمایی در یک میدان وسیع وا می‌دارند؛ از آن جمله است همشاخ شدن دو گاو و در آویختن آنها با هم، که می‌تواند بهترین سرگرمی به شمار آید؛ اما شیوه جنگیدن دو گاو بدین قرار است: نخست با سر به یکدیگر حمله می‌کنند، هر از گاهی یکی از آن دو دیگری را به عقب می‌راند و پس از مدتی پیکار، یکی از آن دو خسته و ناتوان می‌شود؛ کم کم شاخ را رها و خود را به عقب می‌کشد تا در یک فرصت مناسب، پای به گریز نهد. اینجاست که گاو غالب با دو شاخ خود به پهلوی گاو مغلوب می‌کوبد و به آن آسیب فراوان می‌رساند. شبیه به این مضمون، یعنی از پهلوی خوردن، بیتی است که از نظامی در خسرو و شیرین به تصحیح وحید دستگردی (ص ۱۴۳) آمده، که در آنجا برای بیان یأس و ناامیدی است نه مغلوب شدن - گرچه مغلوب شدن هم نوعی یأس است - مانند:

سگ قصاب را در پهلوی میش
جگر باشد، ولیک از پهلوی خویش

به نظر چنین می‌رسد که باید رابطه‌ای بین این بیت نظامی و فردوسی برقرار باشد؛ زیرا در شعر نظامی چنین آمده است که سگ قصاب در کنار میشی که ذبح شده، آرمیده است و آرزو دارد که جگر آن میش را به او عطا کنند؛ لیکن به عکس، آن مرد قصاب، سگ را با چوب و یا لگدی که به پهلویش می‌زند، از جگر میش محروم و از آنجا دور می‌کند. (جوینی، ۱۳۸۲: ۱۴۰)

۳. دکتر جلال خالقی مطلق نیز آورده است: «گاو نادان نمی‌داند که با خوردن، پهلوی می‌آورد و او را زودتر به کشتارگاه می‌برند» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۵۰۹).

۴. دکتر سعید حمیدیان در نقد مطالب دیگر شارحان آورده است: «... و اما اصل مشکل این است که جملگی این پژوهندگان و صاحب‌نظران بزرگوار پهلوی را به معنای لنوی یا حقیقی گرفته‌اند؛ یعنی کناره‌های شکم، و همگی توضیحات خود را بر همین پایه قرار داده‌اند و به دیگر سخن، پهلوی را یک واژه معمولی تلقی کرده‌اند؛ در حالی که ز پهلوی بر روی هم یک اصطلاح است معادل از قبل، که اتفاقاً ترجمه پارسی واژه قبل تازی است، به معنای سو و جانب. معنای لغت یادشده، مطابق آن این است: گاو نادان هر چه می‌خورد

یا می‌کشد، از جانب خودش است. اینکه این معنی را چگونه تفسیر و تعبیر کنیم، امری است جداگانه؛ مثلاً مثل حضرات بزرگوار بگوئیم گاو چنین و چنان می‌شود. فرق مهم در اینجا همین است که هیچ کدام ذکری از این نکرده‌اند که ز پهلوی اصطلاح است و وقتی می‌گوییم اصطلاح، پیداست که معنای حقیقی یا لفظی مراد نیست؛ بلکه کل عبارت جنبه کاربرد مجازی پیدا می‌کند. در حقیقت، این معنی که گاو مثلاً با پر خوری بالای جان خود می‌شود، غلط نیست، اما نادرستی آنجاست که با ز پهلوی به عنوان یک اصطلاح برخورد نکرده و همگی صرفاً پهلوی را در وضع لفظی و حقیقی آن تصور کرده‌اند.

اکنون برای اثبات نظر خود، شواهدی از متون شعر پارسی به دست می‌دهم تا مزیدی بر شاهد شاهنامه باشد.

سعیدی:

بمرد از تهیدستی آزادمرد

ز پهلوی مسکین شکم پر نکرد (بوستان. به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، ج ۲ (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳) ص ۵۱ و ۴۶۰)

ابن‌یمین:

می‌خورم خون جگر از تبدلی

وین جگر خوری ز پهلوی شماس (دیوان اشعار ابن‌یمین فریومدی، به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی (تهران: سنایی، ۱۳۴۴)، ص ۲۰۷)

کلیم کاشانی:

باریک بینی‌ات چو ز پهلوی عینک است

باید ز فکر دلبر لاغر میان گذشت (دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، به تصحیح و مقدمه پرتو بیضایی (تهران: خیام، [تاریخ مقدمه ۱۳۳۶])، ص ۱۲۳)

واعظ قزوینی:

ز درویشان بی‌قدر است رفعت اهل دولت را

ز پهلوی پری یابد هما اوج سعادت را (دیوان ملامحمد رفیع واعظ قزوینی، به کوشش حسن سادات‌ناصری (تهران: علی‌اکبر علمی، ۱۳۵۹)، ص ۴۱۷)

جالب توجه اینکه در بیشتر شواهد مذکور، ز پهلوی دارای ایهامی با واژه‌هایی چون شکم، جگر، دل، بینی، و میان است؛ اما همچنان که تأکید شد، معنای تفسیری و ایهامی چیزی است و مفهوم اصطلاحی چیز دیگر. (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۲۵).

اصل مثل

سیدفتح‌الله مجتبابی درباره اصل این مثل می‌گوید: «یکی از داستان‌های مشهور، که ظاهراً از هند به یونان رفته و از یونان به ایران رسیده، افسانه گاو نادانی است که بی‌خبر از قصد شومی که در پرستاری و پروردن او در کار است، در علفزار می‌چرد و خویشتن را برای روز سور و ضیافت فربه می‌سازد. این داستان از نخستین سده‌های اسلامی در ایران معروف بوده است و گرچه صورت کامل آن در مجموعه‌های معروف، چون کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه، سنندنامه و نظایر آنها نیامده است، در آثار پارسی اشارات و کنایات ضمنی به مضمون آن فراوان دیده می‌شود. فردوسی در این بیت:

نباشی بس ایمن به بازوی خویش

خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

و امام محمد غزالی در عبارت زیر که از نصیحة الملوک نقل می‌شود:

و مثل تو چون ستوری بود که سبزه بیند و بسیار بخورد تا فربه شود و فربهی او سبب هلاک او باشد، که بدان سبب او را بکشند و بخورند» (نصیحة

نبا گشای پهلوی بس ایمن به بازوی خویش

الملوک، تصحیح استاد جلال همایی، طبع انجمن آثار ملی، صفحه ۲۰۶).

و ظهیر فاریابی در این شعر:

گاو خرف خویِ خرطیعت نادان

جز که ز پهلوی خود کباب نیاید

به این داستان نظر داشته‌اند و جلال‌الدین بلخی نیز در مثنوی بدین سان از آن یاد کرده است:

گاو اگر خسبد و گر چیزی خورد

بهر عید و ذبح خود می‌پرورد

گاو اگر واقف ز قصابان بُدی

کی پی ایشان بدان دکان شدی؟

یا بدادی شیرشان از چاپلوس؟

یا بخوردی از کف ایشان سبوس؟

گر ز مقصودِ علف واقف بُدی

ور بخوردی، کی علف همشم شدی

چند نمونه‌ای که آورده شده، نشان می‌دهد که شهرت و رواج این داستان در ایران در نخستین سده‌های اسلامی به اندازه‌ای بوده است که شاعران و نویسندگان برای بیان عواقب غفلت و بی‌خبری از باطن اغراض و کنه امور، بدان مثل می‌زده و بر سبیل کنایه و تشبیه به ذکر آن می‌پرداخته‌اند.

(مجتبایی، ۱۳۵۵: ۶۸۶-۶۸۴)

معانی کنایی «خوردن از پهلوی خویش»

نگارنده این مقاله با تأمل در مصراع دوم و پیدا کردن شواهد بیشتر، دریافت که:

۱. معنای دکتر جوینی نمی‌تواند درست باشد. هر چند که زورآزمایی حیوانات رسمی بوده است در روستاها، ولی نمی‌توان هیچ یک از شواهدی را که ما در زیر می‌آوریم، با آن مرتبط دانست. در این شواهد، «خوردن از پهلوی خویش» تنها برای گاو نیامده است؛ بلکه این عبارت کنایی دو معنای متفاوت دارد که به آن خواهیم پرداخت.

۲. معنای دکتر حمیدیان نیز ناقص به نظر می‌رسد. اگرچه «ز پهلوی» در تمام شواهدی که دکتر حمیدیان آورده است - یعنی ز پهلوی مسکین، ز پهلوی شما، ز پهلوی عینک و ز پهلوی پری - معنای مجازی دارد، ولی «ز پهلوی» در مصراع مورد بحث (خورد گاو نادان ز پهلوی خویش)، با قبل و بعد از خود یک معنای کنایی دارد، یا به عبارتی دیگر، کل مصراع، دارای معنای کنایی است. در تأیید سخن دکتر حمیدیان، که «ز پهلوی» به معنای مجازی «از قیل» است، شواهد بسیاری می‌توان افزود؛ مثلاً:

بگشا بند قبا تا بگشاید دل من

که گشادی که مرا بود، ز پهلوی تو بود (حافظ شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۰۶)

و نیز از مرزبان‌نامه: «با خود گفت: آن به که من این زبان از پهلوی زروی

کنم. او را به بازار برد تا بفروشد (ورابویی، ۱۳۷۳: ۳۵۲)

و نیز:

به خون خوردن میاموزان دل ما را به خوانِ غم

که ما را خود جگر خوردن ز پهلوی تو بس باشد (اوحدی مراغهای، ۱۳۴۰:

۲۲۸)

اما آنچه در مصراع مورد بحث درخور توجه است، «خوردن ... ز پهلوی خود» است، که دکتر حمیدیان به آن نپرداخته است. باید گفت «خوردن ... ز پهلوی خود»، تماماً با هم یک معنای کنایی دارد که ما با آوردن شواهد متعدد، معنی کنایی این عبارت را در مصراع مورد بحث می‌آوریم. شایان توضیح است عبارت «خوردن ... ز پهلوی خود» در ادبیات فارسی، دارای دو معنای کنایی است، که برای هر یک از معانی شواهدی پیدا کرده‌ایم:

۱. نفعی از کسی جز از جانب خویش متوقع نبودن، از جیب خوردن؛ مانند از پهلوی خود کباب خوردن (اشرف‌زاده، ۱۳۷۰: ۳۸)؛ یا به عبارتی دیگر، در معنی «بی‌نیازی از غیر» (به کسب دسترنج خود چیزی به هم رسانیدن و منت کسی نکشیدن) (آندراج؛ به نقل از لغتنامه). شواهد زیر این معنی را تأیید می‌کند:

جانِبِ هنگامه‌ای پروانه تکلیفم مکن

می‌خورم تا زنده‌ام چون شمع از پهلوی خویش (سیدای نسفی، ۱۳۸۲: ۳۴۳)

می‌خورم چون شمع از پهلوی خود تا زنده‌ام

می‌دهم خود را تسلی بر کبابِ خامِ خویش (همان: غزل: ۳۳۶)

مدام خونِ جگر می‌خورد ز پهلوی خود

چو لاله دل سرگشته داغدار خود است (فیض کاشانی، ۱۳۷۱: ۳۵۴)

مه تمام ز پهلوی خود خورد روزی

ز خوان خویش مهیباً غذای دل باشد (صائب تبریزی، ۱۳۶۸: ج ۴، ص ۱۸۵۹)

دل خوردن است قسمتِ کامل، که ماهِ نو

روزی خورد ز پهلوی خود چون تمام شد (همان: ۱۸۶۴)

اجرهٔ حمالی پشت است این پهلوی مرا

لقمه‌ای گر می‌خورم، از پهلوی خود می‌خورم (جامی، ۱۳۴۱: ۵۰۲)

پهلوی خود می‌خورم چون شمع از خود می‌خورم

ره‌نورد وادی تسلیمم، از زادم میرس (بیدل دهلوی، ۱۳۸۶: ۳۶۲)

مایهٔ بالیدن ما پهلوی خود خوردن است

در گدازِ استخوانِ شمع شیر دایه بود (همان: ۷۵۴)

غذا به گر خورم از پهلوی خویش

کز آن گسترده خوان بهر بداندیش

به از خون جگر باشد به جامم

که ریزد ساغرِ غیری به کامم (وحشی، ۱۳۰۶: ۲۳۵)

۲. معنای دیگر عبارت «خوردن ... ز پهلوی خود»، زبان دیدن از راهی است

خوردگان و نادانان ز پهلوی خویش

که سود می‌نماید. در مصراع مورد بحث شاهنامه نیز «خوردن ... ز پهلوی خود» به این معناست که گاو نادان از راهی که سود می‌نماید، زبان می‌بیند. بدخواه دولت تو ز پهلوی خویش خورد همچون سگی که او بخورد استخوان خویش (دیوان امیر معزی، ۱۳۱۸: ۵۶) کز زبای چشم حظی می‌بری نه کباب از پهلوی خود می‌خوری (مولوی، ۱۳۷۵: ۲/۳۱۶/۱۰) گر بدزدی وز گل من می‌بری رو، که هم از پهلوی خود می‌خوری (همان: ۵) اعتبارات جهان آینه‌دار کاهش است پهلوی خود می‌خورد نقش نگین از حرص نام (بیدل دهلوی، ۱۳۸۶: ۴۳۸) آنچه در تأیید این معنا می‌توان آورد، توضیح دکتر شفیعی کدکنی در تعلیقات بیت ۴۴۰۱ مصیبتنامه است: شیر خور، نه از من، از بازوی خویش زانکه خواهی خورد از پهلوی خویش (عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۶۶۸) دکتر شفیعی کدکنی در تعلیقات این بیت آورده است: «از پهلوی خویش خوردن کنایه‌ای بوده است به دو معنی: نخست در معنی بی‌نیازی از غیر، که عطار در همین بیت بدان نظر دارد، و معنی دیگر آن، زبان دیدن از راهی که سود می‌نماید، و ضرب‌المثل خورد گاو نادان ز پهلوی خویش (امثال و حکم، ۷۵۷) ناظر به همین معنی است و نیز رباعی منسوب به محیی‌الدین یحیی: ظالم چو کباب از دل درویش خورد چندان که خورد، ز پهلوی خویش خورد (لیاب الالیاب، ۱۹۱: راحة الصدور، ۷۴: مرموزات اسدی، ۱۲۶).» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۶۶۸) با توجه به شواهد ذکر شده، اگرچه ممکن است این مثل اصلی بودایی داشته، ولی بعدها معنای کنایی می‌یابد و در مصراع مورد بحث به معنای «زبان دیدن از راهی که سود می‌نماید» است.

پی‌نوشت

* مدرس دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مشهد.

کتابنامه

- امیر معزی، محمد بن عبدالملک، ۱۳۱۸، دیوان امیر معزی. تصحیح عباس اقبال. تهران: اسلامیة.
- اوحدی مراغه‌ای، رکن‌الدین، ۱۳۴۰، دیوان اوحدی مراغه‌ای، به کوشش سعید نفیسی، تهران: امیر کبیر.
- اشرف‌زاده، رضا، ۱۳۷۰، فرهنگ نوادر لغات و ترکیبات و تعبیرات آثار عطار نیشابوری، چاپ دوم، تهران: آستان قدس.
- بیدل دهلوی، مولانا عبدالقادر، ۱۳۸۶، دیوان بیدل دهلوی، به تصحیح اکبر

بهداروند، تهران: انتشارات نگاه.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن، ۱۳۴۱، دیوان کامل جامی. ویراسته هاشم رضی، چاپ پیروز.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، ۱۳۷۴، دیوان حافظ. تصحیح محمد قزوینی و غنی. چاپ ششم، تهران: اساطیر.
- حمیدیان، سعید، ۱۳۸۷، «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش». بخارا، شماره ۶۸-۶۹ (آذر و اسفند).
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۰، یادداشت‌های شاهنامه. بخش یکم، ۲۱، نیویورک.
- جوینی، عزیز الله، ۱۳۸۲، داستان رستم و سهرابه از روی نسخه فلورانس، تهران: دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۵۷، امثال و حکم، تهران: امیر کبیر.
- رازی، نجم‌الدین، ۱۳۸۱، مرموزات اسدی در مرموزات داوودی. به اهتمام محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- سیدای نسفی، میرعابد، ۱۳۸۲، دیوان سیدای نسفی، به تصحیح حسن رهبری، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- صائب تبریزی، ۱۳۶۸، دیوان صائب تبریزی. به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۸۶، مصیبتنامه. به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- عوفی، محمد، ۱۳۳۵، لیاب الالیاب. تصحیح سعید نفیسی، تهران: غزالی، محمد، ۱۳۶۱، تصحیح الملوک، تصحیح جلال همایی. تهران: بابک.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۰، شاهنامه. تصحیح دکتر عزیزالله جوینی. جلد ۳، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- _____، ۱۳۸۷، شاهنامه فردوسی. به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۲، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فیض کاشانی، ملا محسن، ۱۳۷۱، دیوان علامه ملا محمد محسن فیض کاشانی، تهران: اسوه.
- کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۸۱، نامه باستان. ج ۲، تهران: سمت.
- مجتبابی، سید فتح‌الله، ۱۳۵۵، «داستان‌های بودایی در ادبیات فارسی (گاو نادان)». سخن، دوره بیست و پنجم، شماره هفتم و هشتم، دی و بهمن.
- مولوی، جلال‌الدین، ۱۳۷۵، مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد آلن نیکلسون، تهران: توس.
- وحشی باقعی، ۱۳۰۶، فرهاد و شیرین. تهران: چاپ کوهی کرمانی.
- وروانی، سعدالدین، ۱۳۷۳، مرزبان‌نامه. تصحیح دکتر خلیل خطیب‌رهبر، چاپ پنجم، تهران: صفیعلی شاه.